

# عهد و گفتگو



تفسیر پاراشای هفته  
توسط ربای ساکس

تفسیر תורות

פאראשאי هفته: נitzavim 5779

נה וראי דריא

רבאי לרד גאנאטאן סאקס

Nitzavim 5779

Not Beyond the Sea

דר אואخر דעה שט, וקתי דאנשגוי דאנשגאך בודם - יעני همזמן בא דוראן תפארות דאנשגוי, דארוهای روانگردان و روزگاری که بیتل ها با ماهاریشי ماهש יוגי, מדיטیشن מי کردند - داستانی בר سر زبان ها افتاد. יכ بانוי שט ו چند ساله יהודי آمریکایی برای دیدار با یک گורוי [מרشد] مشهور به شمال هند سفر کرد. جمعیت عظیمی در نوبت دیدار بودند, اما آن بانو خود را جلو انداخت و گفت که باید بیدرنגک با او ملاقات کند. سرانجام پس از عبور از میان جمعیت متلاطم, وارد خیمه شده, در برابر شخص استاد ایستاد. آنچه او آن روز گفت, وارد قلمرو افسانه ها شد. او گفت: ماروین به حرف مادرت گوش کن! تا همین جا بس است! به خانه برگرد."

در آغاز دهه شصت، یهودیان به سوی مذاهب و فرهنگ های بسیاری رو کردند، منهای دین خودشان. در حالی که یهودیت در طول تاریخ، عارفان و استادان مراقبه، شاعران و فیلسوفان، مردان و زنان مقدس خود و روشن بینان و انبیاء خود را داشته است.

اغلب گویی اشتیاقی که ما برای روشن شدگی روحانی داریم در تناسب مستقیم است با فاصله، غریبگی و نا آشنا بودن آنها با ما. ما دوردست را بر نزدیک ترجیح می دهیم.

موسی همان زمان این امکان را پیش بینی کرده بود که گفت:

*اینک آنچه به شما فرمان می دهم، برای شما چندان دشوار یا دور از دسترس نیست. در آسمان ها نیست که پرسید: "چه کسی به آسمان عروج می کند تا آنرا دریافت کرده به ما اعلام کند تا از آن پیروی نمایم؟" و نیز در ورای دریا نیست که پرسید: چه کسی از دریا می گذرد تا آنرا دریافت کرده به ما اعلام کند تا از آن پیروی نمایم؟ خیر. کلام بسیار به تو نزدیک است؛ در دهان تو است و در قلب تو تا یافته، آنرا اطاعت کنی. (تثنیه ۱۴-۱۱:۳۰)*

موسی به گونه ای نبوت آمیز حس کرد که در آینده یهودیان خواهند گفت که برای روحانیت باید به آسمان عروج کنیم یا از دریا بگذریم. هر جا هست جز اینجا. وضعیت یهودیان در بخش اعظم دوران های معبد اول و دوم از همین قرار بود. ابتدا زمانی فرارسید که به سوی خدایان مردم پیرامون خود وسوسه شدند: بعل های کنعانیان، شمش موایی ها یا مردوک و استره بابلان. سپس در دوران معبد دوم، به هلنیزم در شکل های یونانی و رومی آن جلب شدند. این پدیده ای عجیب است که به بهترین شکل در جمله به یاد ماندنی گروچو مارکس بیان شده است: "من نمی خواهم به هیچ باشگاهی تعلق داشته باشم که عضو باشم." یهودیان به مدت طولانی گرایش داشته اند که عاشق مردمانی بشوند که آنها را دوست ندارند.

آنها به هر راه روحانیتی [spirituality] که فقط مال خودشان نباشد، مایل هستند. اما این گرایش ها بسیار فلج کننده هستند.

وقتی ذهن های بزرگ، یهودیت را ترک می کنند، یهودیت، ذهن های بزرگ را از دست می دهد. وقتی آنهایی که به دنبال روحانیت/معنویت [spirituality] هستند به جاهای دیگر بروند، معنویت یهودی ضعیف می شود. و این وضعیت همیشه دقیقاً به همان شکلی رخ می دهد که موسی چندین بار در سفر دواریم [تثنيه] بیان می کند. در دوران های پربرکت رخ می دهد و نه در روزگار تنگدستی؛ در دوران آزادی و نه اسارت. گویی وقتی ما چیز اندکی داریم برای شکرگزاری، خدا را شکر می گوئیم. وقتی چیزهای بسیاری برای شکرگزاری داریم، از یاد می بریم.

در دوران هایی که یهودیان بت ها را پرستیدند یا هلنسیت شدند، در سرزمین خود می زیسته، از سروری سیاسی یا خودمختاری بهره مند بودند. دورانی که آنها در اروپا یهودیت را رها کردند، دوران رهایی بود، یعنی از اواخر قرن هجدهم تا اوایل قرن بیستم که برای نخستین بار از حقوق مدنی برخوردار شده بودند.

فرهنگ پیرامون آنها در بیشتر این موارد، نسبت به یهودیان و یهودیت دشمن بود. با این همه یهودیان اغلب ترجیح می دادند فرهنگی را پیروی کنند که آنها را پس زده بود، و نه فرهنگ خود را که میراثشان بود و در آن خود را در خانه احساس می کردند. پیامدها اغلب اسفبار بودند.

تبدیل شدن به پرستندگان بعل، بنی اسرائیل را محبوب کنعانیان نساخت. هلنسیت شدن، یهودیان را نزد یونانیان و رومیان عزیز نکرد. رهاکردن یهودیت در قرن نوزدهم به یهودی ستیزی خاتمه نداد و حتی بیشتر آنها شعله ور ساخت. کلام موسی همین را می گفت: برای

یافتن حقیقت، زیبایی و معنویت نباید به جای دیگری بروی. "کلام بسیار به تو نزدیک است؛ در دهان تو است و در قلب تو تا از آن پیروی کنی."

نتیجه این شد که یهودیان، فرهنگ های دیگر را بیش از فرهنگ خود غنی ساختند. بخشی از سمفونی هجدهم مالر، یک عشاء ربانی مسیحی است. ایروینگ برلین پسر یک خزان [خواننده دعاهای یهودی] کریسمس سفید را نوشت. فلیکس مندلسون نوۀ مشه مندلسون نخستین یهودی مکتب روشنگری یهودی، موسیقی کلیسایی ساخت و قطعۀ فراموش شده باخ به نام *سودای متیو* را بازسازی کرد. سیمون ویل، یکی از عمیق ترین متفکران مسیحی قرن بیستم، که البر کامو او را "تنها روح بزرگ زمان ما" نامید، فرزند یک خانواده یهودی بود. همین طور، ادیت استاین که کلیسای کاتولیک او را همچون قدیس و شهید ارج می گذارد ولی در آشویتس کشته شد، زیرا نازی ها این زن را یهودی می دانستند. و الی آخر.

آیا این ناشی از شکست اروپا در پذیرش یهودی بودن یهودیان و یهودیت بود؟ آیا این شکست یهودیت بود در رویارویی با چالش ها؟ پدیده آنقدر پیچیده است که هیچ توضیح ساده ای ندارد. اما در جریان آن ما هنر بزرگ، تفکر بزرگ، جان و ذهن های بزرگی را از دست دادیم.

از برخی لحاظ، وضعیت در کشور اسرائیل و دیاسپورا تغییر کرده است. شاهد موسیقی های جدید یهودی و احیای عرفان یهودی هستیم. نویسندگان و متفکران مهم یهودی داریم. ولی هنوز از نظر معنویت [spirituality] عقب هستیم. عمیق ترین ریشه های معنویت از درون می جوشند: از درون یک فرهنگ، یک سنت، یک حساسیت. آنها از همنشینی کلام و معناشناسی زبان محلی روح می آیند: "کلام، بس نزدیک به تو است؛ در دهان تو است و در قلبت تا از آن پیروی کنی."

زیبایی معنویت [spirituality] یهودی دقیقا در این است که خدا را نزدیک می‌داند. برای یافتن حضور الهی لازم نیست از کوه بالابروی یا به معبدی وارد شوی. حضور الهی آنجا کنار میز شام شبات است، در نور شمع و تقدس ساده کیدوش شراب و نان، در ستایش *Eishet Chayil* [زن شایسته]، در برکت کردن فرزندان، در آرامش خاطر وقتی برای یک روز از دنیای روزمره کناره می‌گیری تا از چیزهای خوب مربوط به استراحت و نه کار، مربوط به استفاده و نه کسب، لذت بیری - همه موهبت‌هایی که داشته‌ای اما وقت بهره بردن از آنها را نداشته‌ای.

در یهودیت، خدا نزدیک است. آنجاست: در نیرومندترین ادبیات روح که تا کنون نوشته، یعنی در مزامیر داوود. آنجاست و جدل ما را می‌شنود وقتی یک صفحه از تلمود را می‌خوانیم یا بر متون کهن، تفسیرهای جدید می‌دهیم. آنجاست در شادمانی جشنواره‌ها، در اشک‌های نهم آو، در طنین صدای شوفار رش هسانا و در حس پشیمانی در یوم کیپور. در هوای کشور اسرائیل و در سنگ‌های یروشالایم، جایی که کهن‌ترین و نوین‌ترین، همچون دوستانی نزدیک در کنار هم هستند.

خدا نزدیک است. این حس پرشوری است که من در عمری پرداختن به ایمان نیاکانمان به دست آورده‌ام. یهودیت نیازی به هیچ کلیسای جامع، هیچ صومعه، هیچ الهیات دشوار و هیچ متافیزیک خیال پردازانه - که همگی هم زیبا هستند - نداشت، زیرا برای ما خداوند، خدای همه کس و همه جا است که برای تک تک ما وقت دارد و ما را همان جا که هستیم دیدار می‌کند، به شرط آنکه روح خود را به روی او بگشاییم.

من یک ربای هستم. سالها ربای اعظم بودم. اما آخرسر، فکر می‌کنم این ما ربای‌ها بوده‌ایم که به اندازه کافی به مردم کمک نکردیم تا درها، ذهن‌ها و حس‌های خود را بگشایند به روی آن "حضور ورای جهان که ما را با عشق آفرید" و نیاکان ما خوب می‌شناختندش و بس

دوستش داشتند. ما می ترسیدیم از چالش های روشنفکرانه فرهنگ سکولاری که تهاجمی بود، از چالش های اجتماعی زیستن در دنیا، از چالش عاطفی این که از یهودیان یا اورشلیم یا کشور اسرائیل انتقاد شود یا به آنها اتهام بزنند. از این رو به پشت دیوار بلندی عقب نشسته، گمان کردیم که امن می شویم. دیوارهای بلند هرگز شما را امن نمی سازند، بلکه شما را ترسو می کنند.<sup>1</sup>

آنچه شما را امن می سازد، رویارویی با چالش ها بدون ترس و تشویق دیگران به رفتاری همسان است.

آنچه موسی در این کلام خارق العاده خود که "در آسمان ها نیست ... و نه ورای دریا" می-خواست بگوید، چنین بود: فرزندانم، پدران و مادران شما بر خود لرزیدند وقتی در کوه سینا صدای خداوند را شنیدند. آنها وحشت کرده، گفتند: اگر بیشتر این صدا را بشنویم می میریم. از این رو خدا راه هایی در پیش گرفت که بتوانید بدون وحشت با او دیدار کنید. بله او آفریدگار، سرور، برترین قدرت، علت اول و گرداننده سیاره ها و ستارگان است. اما او همچنین والد، یاری رسان، عاشق و دوست است. او شخینا است، از ریشه شاخن [ساکن] یعنی همسایه دیوار به دیوار. پس، هر صبحگاه او را به خاطر موهبت زندگی، شکر بگزار. هر روز، دعای شمع را به شکرانه موهبت عشق دو بار بخوان. در دعای جماعت، صدای خود را به صدای دیگران پیوند بده تا روح خدا در تو جریان یافته، به تو قدرت و شهامت تغییر دنیا را بدهد. وقتی نمی توانی او را ببینی، از این رو است که داری به جهت غلط نگاه می کنی. وقتی او به نظر غایب می آید، آنجا پشت سر تو است، اما تو باید روی خود را برگردانی تا با او دیدار کنی. او را غریبه ندان. دوستت دارد. به تو باور دارد. موفقیت تو را می خواهد. برای یافتن او نباید به آسمان عروج کنی یا از دریا بگذری. او صدایی است که در تنهایی روح خود

---

<sup>1</sup> See Rashi to Num. 13:18.

می شنوی. آن نوری است که می بینی وقتی چشمانت را برای جستجو می گشایی. این دست او است که در چاه ناامیدی می گیری. این نفس او است که به تو حیات می بخشد.

شبات شالوم

[1] Howard Gardner in collaboration with Emma Laskin, *Leading minds: an anatomy of leadership*, New York, Basic Books, 2011.

[2] Alasdair MacIntyre, *After Virtue*, University of Notre Dame Press, 1981.

[3] Mishnah Bikkurim ch. 3.

[4] Yosef Hayim Yerushalmi, *Zakhor: Jewish History and Jewish Memory*, Schocken, 1989, 9.

[5] Yerushalmi, *ibid.*, 12.

[6] This is a simple reminder not an etymology. *Historia* is a Greek word meaning inquiry. The same word comes to mean, in Latin, a narrative of past events.

[7] Mishnah Pesachim 10: 5.

[8] Roger Scruton, *England, an Elegy*, Continuum, 2006 ,16.



برای دیگر آثار رای ساکس لطفاً از این تارنما بازدید فرمایید - [www.rabbisacks.org](http://www.rabbisacks.org)  
کلیه حقوق محفوظ است • دفتر رای ساکس توسط بنیاد عهد و گفتگو حمایت می شود

\*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط

شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian